

فراخواندن «نسل صامت» به گفت‌وگو

دین و نوگرایان دینی پس از جنبش «زن، زندگی، آزادی» در گفت‌وگو با سید علی محمودی

www.drMahmoudi.com

درآمد

تغییر در جایگاه دین و نقش نوگرایان دینی در شرایط امروز ایران، موضوع محوری پرسش و پاسخ مکتوب با دکتر سید علی محمودی بوده است. در این گفت‌وگو، محمودی برآمدن «دین‌گزینشی» را به‌طور عمده ناشی از وابستگی نهاد دین به دولت قلمداد کرده و رویکردی نقادانه نسبت به آمیختن نهاد دین و دولت از یک‌سو و این سبک دین‌ورزی‌گزینشی در نسل امروز از سوی دیگر دارد. براساس دیدگاه این پژوهشگر فلسفه سیاسی، روشنفکران دینی نباید به میراث کنونی نوگرایی دینی بسنده کنند و برای بازسازی این میراث ضرورت دارد وارد گفت‌گویی مؤثر با نسل نو شوند؛ نسلی که محمودی آن‌را «نسل صامت» نام نهاده است. از سید علی محمودی کتاب *نواندیشان ایرانی* در بررسی کارنامه فکری نوگرایانی نظیر نائینی، طباطبایی، مطهری، بازرگان و شریعتی توسط نشر نی منتشر شده است.

***به عنوان مدخل بحث، تحولات متأخر در جامعه ایران را از حیث تأثیری که بر موقعیت دین نهادی، دین رسمی (حکومتی) و نوگرایی و اصلاح دینی داشته، چگونه تحلیل و ارزیابی می‌کنید؟**

تحولات اخیر ایران، نهاد دین را که روحانیان متولی آن‌اند، با چالش جدی روبه‌رو کرده است. شهروندان معترض، روحانیان رسمی و حکومتی را مورد پرسش و انتقاد قرار داده‌اند که جایگاه آنان چه تأثیرات و پیامدهایی برای شهروندان ایران داشته است. به‌نظر می‌رسد که وابستگی نهاد روحانیت به حکومت، مشکل‌ساز شده است، زیرا شهروندان عموماً و به‌طور عمده، روحانیت دولتی را همراه و همگام حکومت می‌دانند. بنابراین، مشکل اصلی، وابستگی روحانیان به قدرت سیاسی است. موضوع استقلال نهاد دین از حکومت، از دوران «روشنگری» در سده هجدهم میلادی توسط فیلسوفان بزرگ و نام‌آوری همانند جان لاک، ژان ژاک روسو و ایمانوئل کانت با انتشار مقالات و رساله‌هایی مطرح شد و مورد بحث قرار گرفت. در سنت دینی مسلمانان و شیعیان نیز، عالمان دینی که با عنوان‌های «آیه‌الله» و «مرجع تقلید دینی» در ایران، عراق و لبنان شناخته می‌شوند، به همین راه رفته‌اند. آنان نیز از دیرباز و همواره معتقد به استقلال نهاد دین از حکومت بوده و هستند. می‌توان به عنوان نمونه از محمد کاظم خراسانی، عبدالکریم حائری یزدی، سید ابوالقاسم خویی، سید محمد رضا موسوی گلپایگانی، سید احمد خوانساری، سید علی سیستانی، مهدی حائری یزدی و مرتضی مطهری در این مورد نام برد. این عالمان دینی بر

این نظر بوده و هستند که نهاد دین باید در کار دین پژوهی، دین‌شناسی، نقد قدرت سیاسی، تربیت دانشجویان علوم دینی و نیز برپایی گردهمایی‌های مذهبی و مناسک دینی باشد، نه در استخدام و دنبال‌رو حکومت‌ها. در نوشته‌های پیشین خود، به تفصیل به این موضوع، فلسفه و دلایل آن پرداخته‌ام. طبعاً عدم استقلال نهاد دین از حکومت، سبب می‌شود که عملکرد قدرت سیاسی افزون بر حکومت، به گردن نهاد دین و متولیان آن نهاده شود و شهروندان، کاستی‌ها، کمبودها، کژی‌ها و فسادها را به حساب روحانیان دولتی نیز بگذارند؛ وانگهی، اداره امور کشور، شامل اجرای قانون، تأمین امنیت ملی و منافع ملی، فراهم آوردن نیازهای اساسی شهروندان و تنظیم سیاست خارجی طبق قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه مجلس نمایندگان مردم، به عهده سیاستمداران متخصص، بصیر، دوراندیش، مدیر و مدبر است، نه صنف روحانیان که به درجات مختلف، کارشناس دینی اند و در نهاد دین خدمت می‌کنند.

نواندیشان و روشنفکران دینی از آنجا که معتقد به استقلال نهاد دین از حکومت اند، با پرسشگری و انتقاد شهروندان به‌ویژه کنشگران معترض در تحولات اخیر روبه‌رو نشده‌اند. آنان از اندیشه‌های فیلسوفان یادشده و مشی عالمان برجسته دینی آموخته‌اند که وابستگی نهاد دین به حکومت، سیاستی خردمندانه نیست، زیرا از سویی جفا به دین و دینداری مؤمنانه است؛ از سوی دیگر، دو صنف روحانیان و دولتیان را دچار بحران می‌کند. این بحران، بالمآل مردم و کشور را به هاویه آشفتگی، اختلاف و تنازع درمی‌افکند.

*** پاسخ نوگرایان دینی به تحولات اخیر جامعه ایران چیست؟ کدام مؤلفه‌ها و سرفصل‌های نوپدید در پروژه نوگرایی و اصلاح دینی برای پاسخ به وضعیت متأخر باید گشوده و لحاظ شوند؟**

ادبیات نواندیشان و روشنفکران دینی، در گذشته و حال، سرمایه‌ای است که می‌تواند پاسخ‌های درخوری به تحولات اخیر ایران بدهد. این ادبیات شامل اصول و بنیان‌هایی است که در چارچوب گفتارها و نوشتارها، به غنا و ژرفایی دانش، بینش و کنشگری جوانان معترض می‌افزاید؛ زیرا آمیزه‌ای است از خردورزی، روش‌شناسی، اخلاق‌گرایی و آموزه‌های کلی و جهان‌شمول دینی. البته از نوگرایان دینی انتظار می‌رود که همپای دگرگونی‌های اجتماعی، مدنی و سیاسی ایران، در ماهیت، سمت‌گیری، هدف‌ها، امکانات و تنگناهای حرکت‌های مدنی اندیشه کنند و آراء و پیشنهادهای خود را با نسل جوان در میان بگذارند.

از سوی دیگر، مسئولیت نسل نو، یعنی فعالان و حامیان جنبش «زن، زندگی، آزادی» را نباید فراموش کرد. درست است که این نسل دین‌ستیز نیست و این صفتی پسندیده و عاقلانه است. اما لازم است تأکید کنم که دین‌داری نسل‌های جدید ایران، قابل تأمل، دقت و نقادی است. هر دین و مذهبی را اصول اعتقادی و آداب و مناسکی هست. انسان‌ها می‌توانند به دینی و یا مذهبی باورمند باشند یا نباشند. دین‌داری، امری اختیاری و آزاد است. در پذیرش دین، اکراه و اجبار راه ندارد (قرآن، سوره بقره، آیه ۲۵۶). اما آن‌که به دین و یا مذهبی می‌گردد، به‌ویژه اگر دین‌داری

او مؤمنانه باشد، ضروری است به کتاب و سنت آن دین روی آورد و از این دو منبع، راه‌ورسم دین‌داری را بیاموزد و تجربه کند. این انگاره که هر فرد، چه جوان و سالمند و چه زن و مرد، در دین‌داری به برداشت و سلیقه شخصی خویش اقتدا و اتکاء کند و با دستکاری شخصی در دین، خود پیام‌آور و شارع خویش باشد، نه با خرد و اخلاق سازگار است و نه با تجربه‌های درازدامن تاریخی مؤمنان.

در اسلام، با اصول اعتقادی مواجه هستیم که اشخاص دین‌گرا از رهگذر تحقیق و نه تقلید، می‌توانند آن‌ها را باور کنند. نیز فروعی هم‌چون نماز و روزه و ذکات که پذیرفته اند آن‌ها را ادا نمایند. این‌که آداب دینی و مناسک مذهبی، «سلیقه‌ای» شوند، یعنی به عدد هر فرد، دین‌داری‌های گونه‌گون داشته باشیم، نمی‌توان بدون پرسش از دلایل، علت‌ها و پی‌آمدهای چنین پدیده‌ای، از کنار آن گذشت. به عنوان نمونه، اکنون در ایران افرادی را به‌ویژه در میان جوانان می‌شناسیم که نماز نمی‌خوانند، یا گاهی نماز می‌خوانند و گاهی نمی‌خوانند. روزه نمی‌گیرند، یا گاهی روزه می‌گیرند و گاهی نمی‌گیرند، و مانند این‌ها. به عبارت دیگر، آنان در مواجهه با دین، به‌صورت گزینشی دست به انتخاب‌های فردی می‌زنند؛ یعنی آنچه را خوش‌دارند از دین برمی‌دارند و آنچه‌را خوش نمی‌دارند، کنار می‌گذارند.

به نظر من، پرسش از چرایی، منطق و پی‌آمدهای این رویکرد، بسیار بنیادی و جدی است. آن‌که آزادانه و از سر اختیار به دینی و مذهبی می‌گردد، قاعدتاً اصول و ارکان آن‌را پذیراشده است. دین کالا نیست که فی‌المثل در دکان میوه‌فروشی، میوه دلخواه خود را به سلیقه خود سوا کنیم و پول آن‌را بپردازیم و دکان را ترک کنیم. دین بر پایه کتاب و سنت، شامل دو سنخ گزاره است: «گزاره‌های فهم‌پذیر» و «گزاره‌های فهم‌ناپذیر» که می‌توانند «باور‌پذیر» باشند. گزاره‌های سنخ دوم، متعلق به سپهر مابعدالطبیعه (متافیزیک) اند. دین‌دارانی که زیست و سلوک مؤمنانه دارند، آیات فهم‌پذیر قرآن را در دایره دانش بشری درک می‌کنند و آیات متافیزیکی قرآن را پذیرا می‌شوند. اگر انسان‌هایی به دینی بگروند، علی‌الاصول از رهگذر دانش و باور خویش با آموزه‌های این دین رابطه ذهنی و وجودی برقرار می‌کنند و تجربه زیست مؤمنانه را درپیش می‌گیرند. مشکل بنیادین دیگر در این زمینه، پیدایش آنارشی و هرج‌ومرج در دین‌گرایی، دین‌شناسی و رفتار و سلوک دین‌دارانه به مثابه بخشی از زیست انسانی است.

تصویر ارائه شده از دین‌داری گزینشی، بیان واقعیت است، نه ملامت و نکوهش این سنخ از دین‌داران. در مورد چرایی این گرایش، علت‌هایی مشاهده می‌شوند، اما من علت اصلی را در شکل‌گیری دین دولتی و رواج آن در ایران پس از انقلاب می‌دانم. به عبارت دیگر، نهاد دین استقلال خویش را از کف داد و وابسته به قدرت سیاسی شد. این نهاد، رفته‌رفته در خط تبیین اسلام سیاسی و توجیه نظام سیاسی قرارگرفت، تا آنجا که مساجد و پیش‌نمازهای آن دارای پلاک و شناسنامه شدند و نصب و عزل آنان به مرکزی دولتی واگذار شد. پی‌آمد این رویه، روشن بود: شهروندان خاصه جوانان، دریافتند که نهاد دین زیرمجموعه نظام سیاسی شده است؛ نهادی که در

گذشته آزادانه و داوطلبانه شکل می‌گرفت و دارای استقلال فکری و مالی بود. وابستگی نهاد دین به دولت، به گرایش جوانان از دین و مذهب آثار ناگوار نهاد. از سویی زمینه‌های خداناباوری شماری از جوانان را فراهم کرد؛ از سوی دیگر، افرادی را که دارای گرایش‌های مذهبی بودند، به انتخاب دین‌داری گزینشی واداشت. چاره کار این است که نهاد دین، استقلال خود را از حکومت باز یابد، وظایف خود را چنان که گفته شد، انجام دهد و در نهایت، ناظر، ناقد و ناصح قدرت سیاسی باشد.

آنچه گفته‌آمد به معنی غفلت در مورد برخی احکام فقهی نیست که در زمینه تاریخی می‌باید به آن‌ها نگریت. یک نمونه، تناسب بین «موضوع» و «حکم» است. موضوع‌هایی همانند قتل، دزدی و زنا، در ادیان ابراهیمی و غیر آن، خلاف انسانیت، اخلاق و آموزه‌های دینی اند و از این رو جرم به‌شمار می‌روند. پرسش این است که حکم مجازات مرتکبین این اعمال در علم بشری فقه در طول تاریخ، عیناً همان است که ۱۴۰۰ سال قبل در صدر اسلام صادر و اجرا می‌شده است؟ پیروان اسلام سیاسی، همچون داعش و طالبان و مانند آنان، طرفدار اجرای چنین احکامی در دوران جدید هستند. در برابر، نواندیشان دینی در مورد عناوین «موضوع»‌ها، اختلافی با سایر مشرب‌های دینی، مانند سنت‌گرایان ندارند، اما تعیین و اجرای حکم مجازات را تخته‌بند زمان و مکان و در چارچوب انتخاب‌های عصری می‌دانند. به‌عنوان نمونه، رأی آنان در مجازات سارق، بریدن دست نیست، بلکه مجازات او با درک دگرگونی‌های انسان‌شناسی، روانشناسی، فرهنگی و اخلاقی در درازنای تاریخ، تعیین و اجرا می‌شود. براین اساس، آنچه در باب نماز و روزه گفتم، راجع به آداب و مناسک شخصی هر مسلمان است و نه احکام اجتماعی دینی و مذهبی که مقوله‌ای دیگر است. البته، تعریف هر بزه و مجازات آن، در دایره قانون‌های موضوعه مصوب مجلس نمایندگان مردم قرار دارد و نه اجتهادهای مختلف فقهی که برون‌داد آن، صدور فتوای گوناگون فقیان و از این رو، دار مشاجرات است.

***به‌طور کلی ضرورتی برای درافکندن طرحی تازه برای نوگرایی و اصلاح دینی در دوران جدید می‌توان متصور بود، یا اصول و شاکله این پروژه، استمرار گذشته آن است؟**

حتماً نمی‌توان و نباید به میراث کنونی نوگرایی دینی بسنده کرد. لازم است این سرمایه را به‌درستی شناخت و با اقتباس آگاهانه، ظرفیت‌های نظری و آموزه‌های عملی آن را به‌کار گرفت. اما از نواندیشان و روشنفکران دینی به جد انتظار می‌رود که با ژرف‌نگری به تحولات اخیر ایران و ارائه تحلیل‌ها و نقدهای عالمانه به جنبش «زن، زندگی، آزادی»، به‌گونه‌ای فعال وارد میدان شوند.

چنان‌که در سخنرانی «دو جهان ذهنی و عینی جوانان زن، زندگی، آزادی»^۱ گفته‌ام، گویی نسل جوان معترض امروز ایران «نسل صامت» است.^۲ جوانان کنشگر معترض بایستی در خصوص دیدگاه‌ها و هدف‌های خود با یکدیگر و با نسل‌های پیش از خود گفت‌وگو شوند؛ بگویند، بشنود، بنویسند و از سکوت به‌در آیند. برابر قانون اساسی

کنونی، اظهارنظر، گفت‌وشنود، انتشار مطالب، تشکیل «احزاب و انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های مذهبی شناخته شده، آزاد اند...» به این آزادی‌ها در اصول سوم، نهم، بیست‌و‌چهارم و بیست‌وششم قانون اساسی تصریح شده است. بنابراین، آزادی بیان، قلم و انتشارات، نه جرم است، نه شالوده‌شکنی است و نه عملی خلاف اخلاق. قانون اساسی کنونی که به حالت تعلیق درنیامده است. پس، چه جای تردید و دو دلی؟ نسل کنشگر معترض بایستی حرف بزند و در حرف زدن، پلیس برپایه همین قانون اساسی، باید امنیت او را از هر جهت تأمین و تضمین کند، وگرنه خلاف قانون اساسی عمل کرده و باید دادگاه صالحه به تخلف او رسیدگی کند. اصطلاح «نسل صامت» که در مورد نسل کنشگر معترض ایران به کار برده ام، یک واقعیت تلخ و ناپذیرفتنی است. بایستی این سخن گفتن و گفت‌وگو در فضایی امن در بگیرد. این، به نفع مردم و کشور است.

ضروری است که بخش مهمی از این گفت‌وگو بین نوگرایان دینی و نسل جوان معترض ایران امروز، اعم از زن و مرد، شکل بگیرد. این گفت‌وشنود هم فی‌نفسه لازم و راهگشا است و هم برون‌دادی پُربرگ‌وبار برای این نسل و نوگرایان دینی دارد. به عبارت دیگر، از سویی جوانان با دیدگاه‌های نواندیشان دینی آشنا می‌شوند و پرسش‌ها و نقدهای خود را با آنان در میان می‌گذارند؛ از سوی دیگر، چنان‌که گفته شد، نواندیشان دینی، بی‌واسطه و رودرور، حرف‌های نسل نو را می‌شنوند، پیرامون آن‌ها اندیشه می‌کنند و بدین سان هم‌نهاد (Synthesis) متولد می‌شود و در سیمای گفتمانی نوین پا به عرصه واقعیت در روزگار ما می‌گذارد.

***استراتژی تعامل حاملان و حامیان نوگرایی و اصلاح دینی با کنشگران دین نهادی و دین رسمی در مسیر بازبینی و روزآمدسازی رئوس پروژه خود، مقارن با تحولات متأخر چه می‌تواند باشد؟**

من بارقه‌امیدی در «تعامل» نوگرایان دینی با متولیان دین رسمی و اسلام سیاسی نمی‌بینم. تعامل نیازمند مقدماتی اصولی است؛ به این معنی که این متولیان رسمی دین بایستی با ذهن باز و بی‌طرفانه در جاده‌ای گام نهند که غایت قصوای آن، نیل به حقیقت و یا نزدیک‌شدن به حقیقت باشد. اگر شخصی دارای ذهنی سنگواره‌ای، جزمی، متصلب و متعصب باشد و کلام خود را حقیقت محض به‌پندارد و دعوت به حقیقت‌جویی و عقلانیت را به چیزی نگیرد، تخاطب و تعامل با او ممتنع و اتلاف وقت است. نمی‌توان در مفاهمه روشمند راجع به دین، قرائت‌های دینی و جایگاه دین در جامعه و در میان شهروندان به‌ویژه نسل جوان، از موضع قدرت سیاسی یا زور به گفت‌وگو نشست. این رابطه، شبیه رابطه «خدایگان و بنده» است. طرف‌های گفت‌وگو، بایستی عبا و شولای قدرت را بدرند و از ذهن و تن به‌درکنند، سپس باب مفاهمه را در فضایی آزاد، برابر و بی‌طرفانه بگشایند. گفت‌وگوی حقیقت‌محور، امری شخصی است، نه رسمی و نهادی که یکی برسر قدرت تکیه بزند و دیگری - که دغدغه حقیقت و عقلانیت دارد - به خدمت او باریابد. هرچه او گفت، درست و عین حقیقت تلقی شود و مقبول افتد و هرچه طرف مقابل گفت، به نادانی، غفلت و انحراف تعبیر شود. اگر گفت‌وشنود حقیقت‌جو، رودرور، بی‌طرفانه و برابر نباشد، نام آن گفت‌وگو

نیست بلکه چیزی است که از بالا «دیکته» می‌شود و باید به اجبار آن را پذیرفت. در واقع، این سازوکار که بر پایه گزاره «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ» ساخته می‌شود، از همان آغاز محکوم به شکست است. بر این اساس، تعامل در گرو مفاهمه است و مفاهمه از رهگذر گفت‌وگویی برابر و منطقی شکل می‌گیرد. در این تبادل نظر و مباحثه، تَحَكُّم و «باید» و «نباید» جایی ندارند. هیچ طرفی نه داور است و نه فصل‌الخطاب. هردو سو می‌کوشند سخن خود را بگویند و منطق خود را به میان آورند. ممکن است در مواردی به اشتراک نظر دست یابند. در این صورت، درک متقابل و گشودن باب تعامل، محتمل است.

□ . ر.ک. به: کانال تلگرام نویسنده: @Drmahmoudi7